**فقه: زکات، جلسه 59: 13/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب در عبارت شرایع هست، تستحب الزکاة فی غلاة الطفل و مواشی و قیل تجب، عبارت شرایع یک سری بحثهایی قبلش هست در مورد اینکه آیا یتیم به اصطلاح می‌شود تجارت کرد با مال طفل یا نمی‌شود، ضمان دارد یا ضمان ندارد، آنها را بعدا بحث می‌کنیم. یک تکه‌ای جواهر یک چیزی حدود شاید ده پانزده صفحه‌ای ما جلو رفتیم آن این بحث اصل چیز را اول بحث می‌کنیم بعد آن تکه را بر می‌گردیم بعدا صحبت می‌کنیم.

تستحب الزکاة فی غلاة الطفل و مواشی و قیل تجب، حالا قائلین به استحباب چه کسانی هستند و قائلین به وجوب چه کسانی هستند، این را من انشاء الله شنبه که این بحث را ذکر می‌کنیم، آنها را هم انشاء الله ذکر می‌کنم یک مقداری کامل‌تر.

صاحب جواهر می‌فرماید که می‌گوید و الاقوی عدم وجود؛ بعد یک مقداری در مورد شهرت و اینها صحبت می‌کند، آنها خیلی مهم نیست. بعد ایشان می‌گوید للاصل، اصل عدم وجوب است. خب اینجا ببینید، اینجا ببینیم که آیا اینجا اصل که در واقع یا استصحاب عدم وجوب است یا برائت از وجوب هست، این اصل آیا کارایی دارد یا ندارد.

اصل مبتنی بر چند مقدمه است برای اینکه بتوانیم به این اصل تمسک کنیم. یکی اینکه ما عرض کنم خدمت شما اطلاقی برای وجوب زکات نداشته باشیم. که بعدا این را صاحب جواهر وارد بحث می‌شود که آیا اطلاق داریم یا نداریم که آن را بعدا بحث می‌کند. مقدمه دوم این که اگر اطلاق هم نداشته باشیم دلیل خاصی وجوب زکات در غلات طفل را یا مواشی‌اش را اثبات نکرده باشیم. بنابراین اگر آن روایتی که فاما الغلاة فعلیه الزکاة واجبه، آن را ما قائل شدیم باید آن را پاسخ بدهیم، یا روایات دیگر را مقدم بداریم بر آنها؛ به هر حال آن باید پاسخ داده بشود. این هم دو مقدمه.

اما نحوه پاسخ دهی به چه شکل است؟ یک موقعی خب جمع بین ادله می‌کنیم می‌گوییم آن روایتی که وجوب را اثبات کرده حمل بر استحباب می‌کنیم، خب عیب ندارد. مثلا حمل بر استحباب که کردید خود این دلیل، دلیل بر عدم وجوب می‌شود؛ دیگر به اصل هم نیازی نیست. البته مرحوم صاحب جواهر و بسیاری از علماء در جایی که روایتی هم باشد تمسک به اصل را اشکال نمی‌کردند، در متوافقین هم به اماره تمسک بشود و هم به اصل جایی که مفادشان یکی باشد را اشکال نمی‌کردند. ولی به هر حال باید این روایت پاسخ داده بشود. اگر حمل بر استحباب بشود اشکالی ندارد؛ ولی اگر گفتیم اینها با همدیگر تعارض می‌کنند، باید روایتی که دال بر عدم مثلا یک روایت دیگر داریم که دال بر عدم وجوب است، آن روایت دال بر عدم وجوب را یک موقعی مقدم می‌داریم خب یک بحث. اگر آن را مقدم نداشتیم گفتیم تعارض مستقر است. اگر تعارض مستقر است، آن وقت باید ببینیم که اصل ثانوی در تعارض را ما چه می‌دانیم. یعنی در متکافعینی که هیچ ترجیحی برای یکی از اینها نیست. آیا قائل به تخییر می‌شویم یا قائل به تساقط می‌شویم.

آقایان خیلی‌هایشان قائل به تخییر هستند. اگر قائل به تخییر می‌شویم در صورتی ما می‌توانیم به اصل تمسک کنیم، به اصل جایگاه دارد که ما در مقام اختیار آن روایت وجوب را اختیار نکنیم. اگر گفتیم مفتی روایت وجوب را اختیار می‌کند، طبیعتا باید فتوا به وجوب بدهد دیگر. پس این هم یک مقدمه دیگر اینکه ما یا اصلا قائل به تخییر نشویم یا اگر هم قائل به تخییر می‌شویم مفتی روایت مجوزه و نافیه وجوب را اخذ کند، بایهما اخذت من باب التسلیم را به روایت نافیه وجوب تطبیق بدهد.

البته عقیده ما این است که تخییر ثابت نیست و در متعارضین وقتی تساقط کردند بعد از تساقط دیگر هر دویشان تساقط می‌کنند و دیگر بایدبه عمومات و اصول عملیه و امثال اینها. بنابراین اگر ما عمومات وجوب زکات را انکار کردیم که صاحب جواهر انکار می‌کند، نوبت می‌رسد به اصالة و استصحاب عدم وجوب و ...

البته در خصوص استصحاب عدم وجوب یک نکته دیگر هم باید ضمیمه بشود؛ بحث اینکه استصحاب در شبهات حکمیه را هم ما جاری بدانیم. اما اگر استصحاب در شبهات حکمیه را جاری ندانیم خب این هم نمی‌آید.

پس این هم، البته نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. این که ما استصحاب را در شبهات حکمیه، یعنی دو تا اشکال در مورد شبهات حکمیه است. یک اشکال، اشکال مرحوم آقای خویی هست. آقای خویی استصحاب بقاء مجعول را با استصحاب عدم جعل زائد معارض می‌گیرد. فرض کنید من نمی‌دانم که آبی که متغیر بوده که نجس شده، اگر تغیرش به خودی خود از بین ببرد آن نجاستش باقی می‌ماند یا نمی‌ماند؟ استصحاب بقاء نجاست ماء متغیری که تغیرش به خودی خود از بین رفته، خب این استصحاب، ایشان معارض می‌داند با استصحاب عدم جعل نجاست برای بعد از زوال تغیر. این معارض می‌داند. خب این استصحاب اینکه معارض هست در جایی است که آن اصل ما ملزم باشد، حکم تکلیفی الزامی را اثبات کند. یا حکم وضعی که به منزله الزامی باشد. مثل زمان، زکات داشتن، نجاست، اینها حکم‌های وضعی هستند، ولی حکم‌های وضعی هستند که از حکم‌های تکلیفی الزامی انتزاع می‌شوند. نجس است، یعنی وجوب اجتناب دارد، زکات در مال هست یعنی باید این زکات ادا بشود، نمی‌دانم از این به اصطلاح حکم وضعی‌ای که از حکم تکلیفی الزامی انتزاع می‌شود یا حکم تکلیفی الزامی اینها آن شبهه معارضه‌ای که مطرح هست، آن شبهه معارضه می‌آید.

ولی در ما نحن فیه که ما می‌خواهیم عدم التکلیف را اثبات کنیم، عدم الوجوب، حالا یا عدم وجوب وضعی یا عدم الوجوب تکلیفی، هر کدام را بخواهیم اثبات کنیم، عرض کنم خدمت شما، عدم وجوب وضعی یا عدم وجوب تکلیفی باشد، کلام آقای خویی نمی‌آید. استصحاب در شبهات حکمیه این موارد را نمی‌گیرد.

ولی حاج آقای ما استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانند، بیانشان بیان دیگری است. ایشان استصحاب را در مواردی جاری می‌داند که فحص لازم نباشد. و در شبهات حکمیه‌ای که فحص، تقریب بیانشان را نمی‌خواهم الان بیانشان را تقریبش را عرض کنم، و استصحابی که در موارد لازم الفحص باشد، می‌گویند استصحاب در آن موارد جاری نیست. حالا این شبهات حکمیه به طور کلی فحص در آن لازم است دیگر؛ حالا چه اثباتی باشد، چه نفی‌ای باشد، چه حکم تکلیفی باشد، وضعی باشد، هر چه باشد فحص واجب است، بنابراین هم در احکام تکلیفیه الزامیه، احکام تکلیفیه غیر الزامیه‌ای که اقتضایی هست مثل استحباب و کراهت، یا احکام تکلیفیه‌ای که اقتضایی است، الزامی نیست اقتضایی هم نیست مثل اباحه، در همه این موارد حاج آقا استصحاب را جاری نمی‌دانند. ولی مرحوم آقای خویی فقط در آن به اصطلاح چیزی که هست استصحاب عدم.

حالا آیا در مورد استصحاب مثلا بقاء استصحاب، البته شاید استحباب را هم ایشان این مطلب در کلامشان الزامی است ولی نمی‌دانم آیا فکر می‌کنم باید در موارد استحباب و کراهت هم ایشان همین مطلب را بفرمایند؛ چون استحباب و کراهت، استصحاب در ترخیص نمی‌آید، استصحاب بقاء آن استحباب با استصحاب عدم جعل استحباب برای فتره بعدی می‌آید. یعنی در تعبیرات ایشان تعبیراتی که هست تفصیل بین الزامی و غیر الزامی هست، ولی به نظر می‌رسد باید تفصیل بین حکم اقتضایی و حکم غیر اقتضایی. احکام یک سری‌شان اقتضایی هستند یعنی نسبت به وجود یا نسبت به عدم اقتضای خاصی دارند. چهار تا، وجوب، استحباب، حرمت، کراهت، می‌گویند اینها حکم‌های اقتضایی هستند. ولی اباحه غیر اقتضایی است، و آن حکم غیر اقتضایی این در موردش نمی‌آید.

خب حالا عرض کنم خدمت شما علی ای تقدیر این بحث اصل. و اطلاق نصوص، المستفیضه غایة الاستفاضه نفی الزکاة عن مال الیتیم الشامل للفرض؛ روایت‌های زیادی دارد که لیس فی مال الیتیم زکاة، یا لیس علی مال الیتیم زکاة، اینها اطلاقش غلات را هم می‌گیرد، مواشی را هم می‌گیرد. قدر مسلم این روایت ذهب و فضه است. ولی اطلاقش غلات را هم می‌گیرد. این اطلاقی که اینجا هست، ایشان بعدا به یک تناسبی یک اشکالی به اینجا مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد. البته در یک بحث دیگر است ولی مناسب بود در همین جا پاسخ داده می‌شد و اینجا ذکر می‌شد.

بعضی گفتند که اصلا این ادله این نصوص اطلاق ندارند به دلیل اینکه المنساق من المال فی نصوص النفی الصامت ، کلمه مال انصراف دارد به مال صامت یعنی طلا و نقره. به طلا و نقره انصراف دارد. این یک بیان. یک بیان دیگر این است که بگوییم مال اطلاقات متعدد دارد؛ یک اطلاق مال بر خصوص طلا و نقره است و اینجا معلوم نیست که روایت‌ها به اطلاق عام اطلاق شده باشد. ممکن است آن خصوص طلا و نقره باشد، پس روایت اجمال دارند. قدر متیقن از روایات مال طلا و نقره است. این هم یک اشکال دیگر.

هر دوی این اشکالات پاسخی که صاحب جواهر می‌دهند در مورد هر دویشان هست. ایشان می‌گوید این دعوی ممنوعة اذ لا ریب فی ان المواشی و الغلاة من جملة الاموال و للنعم اکثر اموال العرب، و این من در حاشیه اینجا عبارت صحاح را آورده، اکثر ما یبقی هذا الاسم علی الابل؛ ما درجلسه قبل عرض کردیم در بعضی عبارت‌ها اکثر اموال العرب الابل است، بعضی جاها النعم است. این عبارتی که ایشان دارد به آن عبارت‌هایی ناظر است که می‌گوید اکثر اموال العرب یا اموال اهل البادیه امثال اینها، النعم؛ نعم اعم است دیگر، انعام ثلاثه، در مثلا عبارت و کان، کتاب العین هست، و کانت اموال العرب انعامهم؛ که یعنی اکثر اموال، کتاب عین دارد. ولی آنهایی، در بعضی عبارت‌ها دارد و هو عند العرب الابل؛ بله آن، ولی خب یک سری عبارت المال عند اهل البادیه النعم؛ مال اهل البادیه النعم؛ و امثال این تعبیراتی که وجود دارد. این ناظر به آن عبارت صحاح نیست که اینجا نقل کرده است که اکثر ما یقی هذا الاسم علی الابل، آن یک مطلب دیگری است.

علی ای تقدیر این که اکثر اموال عرب حالا یا خصوص ابل باشد یا مطلق مواشی باشد، خود همین اقتضاء می‌کند که این اموال به همان معنای عام هم به کار برده باشد. همین جور هم هست. و اصلا ثابت نیست که مال در حالا می‌گویم اصل اصل لغت ما خیلی کار نداریم. گاهی اوقات بعضی واژه‌ها مثلا در اصل به یک معنای خاصی بوده، بعد تعمیم پیدا کرده؛ باید دید در زمان صدور روایات و امثال اینها به چه معنا بوده. ما عرض کردیم در زمان پیغمبر(ص) و اینها عبارت‌هایی وجود دارد و اینها، در مورد خصوص ذهب و فضه نیست، عمومیت دارد و عبارتش گذشت. مطلب درست است که اطلاق نصوص اقتضا می‌کند که در غلات و مواشی هم زکات نباشد.

ایشان می‌فرمایند المستفیضه غایة الاستفاضه؛ کلمه مستفیض در اصطلاح علم درایه به معنای روایتی است که حداقل سه تا راوی داشته باشد. مستفیض الزاما اطمینانی نیست؛ چون ممکن است حالا آن سه تا راوی، اگر سه تا راوی هر سه تایشان حالا یا راوی‌های توثیق شده باشند، یا راوی‌هایی باشند که لااقل شناخته شده هستند و امثال اینها خب ممکن است اطمینان بیاورد. ولی جایی که مثلا سه تا راوی هست، هیچ کدامشان هم شناخته شده نیست، اصلا مجهول هستند، سه تا راوی مجهول، آنجا معلوم نیست که این سه تا راوی اطمینان بیاورد. به خصوص در جاهایی که احتمال جعل وجود داشته باشد؛ یعنی داعی بر جعل، داعی بر اشتباه وجود داشته باشد، یعنی زمینه اینها باشد. آنجا به سه نفر خلاصه اطمینان حاصل نمی‌شود. این المستفیضه غایة الاستفاضه را که ایشان ضمیمه می‌کند می‌خواهد بگوید اطمینان بخش است دیگر. یعنی خیلی مستفیضه شدید هست. همین جور هم هست، حالا خیلی از روایت‌هایش را که از جهت سندی هم گفتیم که معتبر است؛ حالا منهای آن بحث سندی خب روایت‌هایی که نفی زکات می‌کند خیلی مستفیضه است.

این اطلاق نصوص تمسک به آن در صورتی صحیح است که ما آن روایاتی که در غلات گفته زکات واجب است، آن روایتها را مشکلش را یک جوری حل کنیم. اگر یک موقعی ما می‌گوییم که آن روایتی که، حالا مشکل حل کردنشان ممکن است شخصی بگوید که این روایات مطلق است ولی در مورد، عرض کردم حالا یک نکته را ابتدائا عرض بکنم؛ یک بحث در مورد غلات است، یک بحث در مورد مواشی است. تا قبل از مختصر النافع محقق بین غلات و مواشی در کلمات فرق گذاشته نشده بوده؛ ولی محقق خودش در مختصر که می‌رسد توجه به این نکته می‌کند که بالاخره غلات و مواشی را از جهت ادله نمی‌شود حکمش را یکسان دانست. و آن اگر هم تردیدی در وجوب و عدم وجوب باشد در مورد غلات است؛ در مورد مواشی آن وجهی ندارد که ما قائل به وجوب بشویم. آن اطلاقات ادله نافیه زکات از مال یتیم مواشی را زکات را ازش نفی می‌کند. این است که عرض کنم خدمت شما ما حالا نسبت به غلات حالا که قدر مسلم قضیه است ما بحث را دنبال بکنیم.

در مورد غلات باید دید که آن روایت را ما چه کار می‌کنیم. یک موقعی هست ما می‌گوییم آن روایت مثلا به قرینه روایت خاص دیگر یا کنار می‌گذاریم یا حمل بر استحباب می‌کنیم، آن یک اصل. خب خوب است. یک موقعی بعد نه ما می‌گوییم که نه آن روایت موجود است، آن روایت خاصی که در مورد غلات حکم به عدم ثبوت زکات کرده مثلا آن روایت می‌گوییم موثقه است، موثقه با صحیحه تعارض نمی‌کنند، آن را کنار می‌گذاریم؛ می‌ماند اطلاقات و روایتی که در مورد غلات حکم به ثبوت زکات کرده است. این را باید چه جوری مشیء کنیم؟

یک بحثی هست که آیا با یک روایت واحد می‌توانیم اطلاقات کثیره را تقیید بکنیم یا نه؟ مرحوم آقای خویی بنایشان این است که با یک روایت واحد هم می‌گویند می‌شود روایت‌های کثیره را تقیید کرد. در مقام عمل هم ملتزم هستند. ولی به نظر ما مطلب این جور نیست؛ همچنان که این خودش بحث، ما در بحث حمل مطلق بر مقید و اینها این بحث را آوردند، عبارت‌های فقهایی که این طرف گفتند، عبارت‌هایی که آن طرف گفتند، یک بحثی اینجا به هر حال هست که آیا مطلقات کثیره با مقید واحد صلاحیت تقیید دارند یا صلاحیت تقیید ندارند. به نظر ما صلاحیت تقیید ندارند. یک روایت واحد صلاحیت تقیید مطلقات کثیره ندارد. بنابراین این اطلاق نصوص حتی اگر هم ما روایت محمد بن مسلم و ابی بصیر را از کار نیاندازیم، حمل بر استحباب به خاطر معارضه با آن روایت ابی بصیر، محمد بن مسلم را با روایت کنار نگذاریم، همین اطلاقات کافی هست که قرینه بشود که ما روایت‌های محمد بن مسلم و زراره را حمل بر استحباب کنیم یا به هر حال کنار بگذاریم. یا اگر بین اینها تعارض برقرار باشد، یا باید آن را حمل بر استحباب کنیم کما هو ظاهر که می‌شود حمل ما قبلا هم اشاره کردیم. ظهورش در وجوب انقدر قوی نیست، حالا بعددر کلام ایشان هم هست، من باز هم بر می‌گردم در مورد کلام ایشان صحبت می‌کنم.

س: نمی‌شود گفت که ناظر به رد عامه است، همین مقدار که فی الجمله زکاتی در کار نیست، ...

ج: ظاهر روایت این نیست دیگر.

س: آن نکته‌ای که می‌فرمایید خیلی جاها ناظر به عامه است

ج: ناظر به عامه بودن باعث نمی‌شود که این ظهور

س: احراز نمی‌شود مقام بیان

ج: نه احراز هم می‌شود، احراز هم می‌شود، چرا احراز نشود؟ خب باید بیان کند که اگر هم می‌خواهید انکار عامه کنید، چرا، اتفاقا همین که چون عامه هیچ تفسیری قائل نیستند، وقتی چیز می‌شود ظهورش قوی‌تر می‌شود. نظارت به عامه ظهور دلیل نفی را در عمومیت تقویت می‌کند، نه ... می‌کند. این خودش اتفاقا از قرائن تقویت دلیل هست. من می‌خواستم اصلا روی همین تکیه کنم.

س: تفصیل قائل نیستند

ج: هیچ کس تفصیل قائل نیست، هیچ کس تفصیل قائل نیست. بنابراین روایتی که می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاة، یعنی حتی اگر مال هم ذاتا، یکی از نکاتی که من یادم رفت این را بگویم، که مال اگر هم اطلاقات متعدد داشته باشد، این کلمه مالی که در این روایات هست معنای عام است. به دلیل اینکه این بحث در میان عامه بین اینکه غلات باشد، مواشی باشد، درهم و دنانیر باشد، هیچ تفصیلی نیست. در این فضایی که تفصیل نیست اگر هم مال ذاتا دو تا اطلاق داشته باشد اینجا مال به معنای عام فهمیده می‌شود. خود همین نظارت به، آن مشکل، ما اصلا می‌گوییم ذاتا مال تعمیم دارد، آن که هیچی. اگر هم ذاتا تعمیم نداشته باشد مشترک لفظی بشود بین دو معنا، اگر هم چنین باشد، باز عرض کنم خدمت شما با توجه به این که اینها ناظر به فتوای عامه هستند، مال به معنای عام اطلاق می‌شود. عرض کردم عبارت‌هایی را برایتان خواندم، مثلا عبارت

س: ... تفصیل عند المخالفین

ج: بین چیز

س: و قال اصحاب ... لا زکاة فی مال الطفل الا فی ما اخرجت الارض و ان الصدقة الواجبة علیه ما اخرجت ارضه دون

ج: این مال کجاست؟

س: هذا الاشراف ...

ج: خب من حالا پس آن را بعدا، من این را اجازه بدهید، من آن را که در عبارت‌های قدیمی‌ها دیده بودم، این که من یادداشت کردم تفصیلی نیست. حالا پس من آن را اجازه بدهید من بعدا آن را...

نه تفصیل ما اخرجت الارض هست، این هم، ولی در مورد مواشی نیست.

س: یوجد فی المواشی

ج: یعنی آن که من یادداشت کردم، این را می‌خواهم بگویم. در مغنی ابن قدامه عبارتش را قبلا هم خواندیم، آن هم یادداشت کردم، فی الماشیة و الانعام زکاة، عبارت‌هایش را، بله، آن که من یادداشت کردم، یکی این هست، حسن بصری و ابن شقرمه، اینها قائل هستند که در ماشیه و انعام زکات هست ولا زکاة فی الذهب و الفضه، در مورد چیز غلات مطلبی از اینها در عبارت من نیست. اقوالی که من چیز کردم، عبارتش را هم قبلا خواندم، محصل و ما نقله العامه من الفتوی حول الزکاة فی مال الیتیم یکی اینکه فیه زکاة، قد قال به عمر، علی بن ابیطالب(ع) عایشه عبدالله بن عمر، حسن بن علی، قاسم بن محمد، جابر بن عبدالله، عطا، جابر بن زید، مجاهد، ابن سیرین، ربیعه، طاووس، سفیان ثوری، مالک بن انس، ابن شهاب، شافعی، انبری، ابن عبید، ابن عیینه، حسن بن حی، ابن ابی لیلا، لیث بن سعد، ابو ثور، احمد بن حنبل، اسحاق، لیس فیه زکاة ذهب الیه ابن عباس، ابراهیم نخعی، ابو ادریس خولانی، سعید بن جبیر، سعید بن مصیب، ابو جعفر الباقر، اهل العراق سوی سفیان، این چیزی که در بعضی از نقل‌ها هست این است. اهل عراقی که من به ذهنم این شکلی آمده بود، ابو وائل عبدالله بن مبارک؛ ولی نقلی که قول سوم فی الماشیة و الانعام زکاة و لا زکاة فی الذهب و الفضه، که حسن بصری و ابن شقرمه است. این نقل‌های قدیمی که من یادداشت کرده بودم این شکلی بود. ولی عبارت مغنی ابن قدامه این است که فی زکاة الصبی و المجنون قال الحسن و سعید بن مصیب و سعید بن جبیر و ابو وائل و النخعی و ابو حنیفه لا تجب الزکاة فی اموالهما، و قال ابو حنیفه یجب العشر فی زروعهما و ثمرتهما، در مورد ماشیه ندارد. و تجب فضرة الفطر علیهما؛ حالا من این جوری می‌خواهم بحث را مطرح کنم. وقتی به هر حال بحث اینکه تفصیل بین زکات فطره چیز ماشیه و انعام و امثال اینها مطرح بوده در میان عامه، و در آن فضا وقتی می‌گویند لیس فی مال الیتیم زکاة، شاید بگوییم در آن فضا به خصوص از این مال یک معنای عام فهمیده بشود؛ به خصوص حالا البته این روایت‌هایش بیشتر از امام صادق علیه السلام است؛ اگر یک مقداری متأخرتر بود باز از یک جهتی خوب بود. تفصیل مالی که از محمد شیبانی ما نقل کردیم، مال را، عن محمد می‌گوید المال کل ما یتملک الناس من دراهم او دنانیر او ذهب او فضة او حنطة او شعیر او خبز او حیوان او سلاح او غیر ذلک و امثال اینها؛ علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که مال یک معنای عام داشته باشد و اختصاص به یک معنای خاصی نداشته باشد. به خصوص نسبت به مواشی و انعام که خیلی شمول مال نسبت به آنها شاید روشن‌تر هم باشد.

س: مشهور عامه می‌گویند زکات هست درست است؟

ج: مشهور عامه می‌گویند زکات هست، بله.

مشهور عامه که می‌گویند مشهور در زمان امام باقر علیه السلام. مشهور در زمان امام باقر(ع). زمان امام باقر(ع) و قبل؛ یعنی تا زمان امام باقر(ع). بعد از زمان امام باقر(ع) خب به خصوص اهل الرأی که ابو حنیفه و امثال اینها باشد، زکات را نفی کردند. چون آنها خیلی اهمیت دارد به دلیل اینکه حکومت‌ها پشتشان بودند، این بحث‌ها، امثال، و نسبت هم به خصوص در محیط عراق که محیط اصلی راویان ما هستند، فتوای رایج فتوای ابو حنیفه و شاگردان ابو حنیفه و امثال اینها بوده، این بحث اینها قائل به عدم وجوب بودند خیلی مهم است فتوای آنها.

س: تفصیل ندادند؟

ج: آنها می‌گویم آن که از ابو حنیفه من اینجا یادداشت کردم تفصیل بین بنابر مختلف می‌گویم نقل عبارت‌ها بود، حالا باید یک مقداری مراجعه جدی‌تر بکنیم ببینیم چه شکلی است.

س: تفصیل فقط در بحث زکات یا تفصیل در مالیتش

ج: نه بحث زکات است، ما بحث زکات را داریم بحث می‌کنیم.

س: چون یک روایت از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت تفصیل داده هم می‌شود اضافه کرد یعنی مما اخرجت الارض فثلاثة الصنوف من الارضیة الصنف منها؛ یعنی هم ارضیه آورده، هم صوم آورده، هم

ج: نه حالا بحث در مورد یتیم است. مال صبی و مجنون و اینهاست، حالا به طور کلی مورد بحث ما نیست.

س: آن روایت زراره و محمد بن مسلم نقل کردند هم از امام باقر(ع) هم از امام صادق(ع). آن روایت تجویز را هم باز خود محمد بن مسلم و زراره ... این آنها را ضعیف نمی‌کند؟ یعنی همان تقییدی که، من کلیتش را نمی‌گویم، آن روایت غلات را زراره و محمد بن مسلم نقل کردند هم از امام باقر(ع) و هم از امام صادق(ع)؛ آن روایت ادامه بحثش می‌گوید لیس فی مال الیتیم را هم باز دو تایش ظاهرا محمد بن مسلم از امام باقر(ع)

ج: خب عیب ندارد آن تقیید بشود

س: در کنار این ...

ج: نه یعنی به علت اینکه روایت‌های زیاد هست. نه فقط بحث روایت‌های زراره و محمد بن مسلم که نیست، خب خیلی روایت داریم.

س: نه یکی هم ابی بصیر است که خیلی‌هایش تکراری است

ج: الان روایت‌هایی که ما داریم محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام، زراره عن ابی جعفر علیه السلام، عن ابی بصیر، روایت جعفریات، روایت ابی الحسن عن ابی عبدالله، روایت علاء عن ابی عبدالله، خیلی است، خیلی روایت است.

محمد بن مسلم یک، زراره دو، ابی بصیر سه، جعفریات چهار، ابی الحسن پنج، علاء شش، و شش، مال ابی بصیر هم آن هم

س: تکراری است

ج: نه تکراری نیست، آن روایت کتاب عاصم بن عمیدش هم یکی دیگر است. آن هفت.

یونس بن یعقوب هشت، و محمد بن فضیل نه، احمد بن عمر بن ابی شعبه ده، سعید سمان یازده، حلبی دوازده، از این دیگر

س: اینها را کم بگذارید مال التجاره

ج: نه مال التجاره، اختصاص به مال التجاره ندارد، عام است، اختصاص به آن ندارد که.

می‌گوید هیچ زکاتی نیست مگر زکات در تجارت. اختصاص به آن چیزها ندارد. دوازده تا دیگر از قاعدة الاستفاده هست دیگر.

خب، عرض کنم خدمت شما، حالا آن بحث فتوای عامه را یک مقداری، به هر حال خیلی دخالت جدی در بحث ندارد ولی خب همین مطلبش هم چیز بشود خوب است. و خصوص موثق ابی بصیر السابق فی الغلات الذی لا وجه، ایشان یک عبارتی دارد که ناظر به کلام مرحوم شیخ طوسی است. می‌گوید موثق ابی بصیر آنجا گفته لیس علی جمیع، موثق ابی بصیر این هست: من از خود تهذیب می‌خوانم. بله، فاما ما رواه علی بن الحسن عن حماد عن حریز عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال سمعته یقول لیس فی مال الیتیم زکاة و لیس علیه صلاة و لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکاة؛ من این ماندم این او غلة اینجا عطفش به آن چیست، من نخل او زرع او غلة، احتمال زیاد می‌دهم او غلة محرف او غیره باشد و الا یک نکته خاص او غلة به ذهنم نرسید که او غیره باشد، غیره از جهت نگارش شبیه غلة نوشته می‌شود تبدیل شده به او غلة. لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة حالا دیگر او غیره زکاة. حالا تا ادامه.

س: کشمش که زکاتش

ج: نه، جمیع، من نخل، او غلة، نه، می‌شود، او غلة چه خصوصیت، آن غلة چرا مثلا غیر نخل و زرع و مگر دو تا معنا غله دارد؟ یک موقع غله دو تا معنا دارد، مثلا یک معنای عام دارد یک معنای خاص دارد، آن غله به آن معنای خاص استعمال شده باشد یک حرفی و الا اینکه غله را به خصوص غیر نخل و زرع بخواهیم اطلاق کنیم این نکته خاصی به نظر نرسید. این است که احتمال زیاد می‌دهیم او غیره باید باشد اینجا.

حالا مرحوم شیخ طوسی اینجا اینجوری فرموده که این روایت فلیس بمناف لروایة الاولی، روایت قبلی این بوده که گفته اما الذی یدل علی ان الزکاة تجب فی غلاتهم ما رواه السعد عن احمد بن محمد و العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریز بن عبدالله عن زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام انهما قالا مال الیتیم لیس علیه فی العین و الصامت شیء فاما الغلات فان علیه صدقة واجبه؛ بعد ایشان می‌گوید فاما ما راه علی بن حسن فلان، فلیس بمناف لروایة الاولی لانه قال علیه السلام لیس علی جمیع غلاته زکاة و نحن لا نقول ان علی جمیع غلاته زکاة و انما تجب علی الاجناس الاربعه التی هی التمر و الزبیب و الحنطه و الشعیر، نمی‌گویم به جمیع غلاتش زکات هست؛ ما در خصوص تمر و زبیب و حنطه و شعیر قائل به وجوب می‌شویم.

صاحب جواهر اینجا می‌فرماید و یکی از ادله خصوص موثقه ابی بصیر هست که دال بر نفی زکات در غلات می‌شود، الذی لا وجه لحمل النفی فیه علی ارادة بیان النفی عن جمیع الغلات التی منها ما لاتجب الزکاة فیه ضرورة عدم قابلیته لذلک لاشتماله علی النخل، این یک اشکال که این نخل توش دارد. ثانیا مع انه لا وجه معتد به لاختصاص الطفل حینئذ به، چرا طفل را این حالا این که تعبیر یتیم بود، حالا چرا یتیم را اختصاص به ذکر داده. این دو تا اشکال را صاحب جواهر مطرح فرمودند.

خب بعد حالا ادامه دارد، و المناقشة فی سنده لو سلمت مدفوعة بالانجبار بالشهره، آن که یک مقداری بی لطفی است که اگر، مناقشه در سندش را مدفوعة بالانجبار بالشهره، شهرت اینجور نیست که شهرت خاصی در مورد این ما داشته باشیم؛ شهرت عمدتا شهرت بین متأخرین هست؛ خود ایشان هم، شهرت خاصی ندارد. حالا من ادامه کلام صاحب جواهر را کار ندارم. این اشکالی که به مرحوم شیخ مطرح می‌فرمایند، مرحوم شیخ در کلامش تقریبا عبارتش را من کامل می‌خوانم، ناظر به لااقل قسمتی از فرمایشات امثال صاحب جواهر هست و با دقت مطلب را بیان کرده. به خصوص آن مطلبی لا وجه معتد به لاختصاص الطفل حینئذ به را دقیقا به این اشکال توجه کرده و پاسخی که برای آن اشکال می‌دهد، از آن پاسخ می‌توانیم برای پاسخ اشکال اول هم از آن استفاده کنیم.

ایشان می‌گوید و انما خص ادامه آن عبارت مرحوم شیخ می‌گوید و انما خص الیتامی بهذا الحکم لان غیرهم مندوبون الی اخراج الزکاة عن سایر الحبوب ولیس ذلک فی اموال الیتامی فلاجل ذلک خصوا بالذکر؛ می‌گوید که این که این خصوص یتامی را ذکر کرده به خاطر این هست که بزرگ‌ها کسانی که بزرگ هستند و صغیر نیستند، آنها مستحب است که از مطلق حبوبات، ما انبتت الارض، به طور کلی یکی از زکات‌های مستحب که از روایات دیگر هم استفاده می‌شود در غیر غلات اربعه هست. این می‌گوید که آن زکات به معنای عامش که در همه حبوبات باشد، جمیع الغلات باشد، آن معنای عام زکات در حق طفل وجود ندارد. در حق طفل آن معنای عام وجوب زکات وجود ندارد.

حالا من این را تکمیل کنم، البته شیخ یک مقداری لحن کلماتش را باید یک مقداری برای اینکه تقریب کلام قوی‌تر باشد، از ظاهر کلمات شیخ یک مقدار عبور کنیم تا نکته قوی‌تر بشود. شیخ در واقع ممکن است بگوید لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکاة ناظر به زکاتی هست که مشروع است. می‌گوید در مورد کبار یک زکات مشروعی داریم اعم از وجوب و استحباب. این زکات مشروعی که اعم از وجوب استحباب هست بر جمیع غلات است. می‌گوید این مشروعیت زکات بر جمیع غلات که اعم از این هست که واجب باشد یا مستحب باشد، این مشروعیت در حق صبی و یتیم وجود ندارد؛ چون در بعضی، این اصلا ولو ذکر نخل و زرع هم شده باشد، می‌گوید آن مشروعیتی که هم نخل و زرع را بگیرد هم غیرش را بگیرد، این نیست. اصلا می‌خواهد همین مطلب را بگوید. نفی الوجوب، می‌گوید آن مشروعیتی که هم در مورد اموال واجب الزکات باشد، هم در مورد غیر اموال واجب الزکات باشد این در مورد طفل نیست. این که صاحب جواهر اشکال می‌کند که چون ذکر غلات ذکر نخل کرده قابل حمل نیست، نه، اصلا ذکر را نقل کرده برای همین. می‌خواهد بگوید آن زکات مشروعی که در بعضی موارد واجب است در بعضی موارد مستحب است، در نخل و زرع واجب است، البته بعضی زرع، و در غیر آنها مستحب است، این در مورد طفل نیست که یک معنای عامی داشته باشد.

حالا ممکن است شما بگویید که چرا بیان نکرده که در کجا هست، کجا نیست؟ آن بیان نکردنش ممکن است بخواهیم بگوییم به خاطر تقیه و به خاطر بعضی فتاوایی که عامه در اینجا داشتند که به تفصیلاتی قائل می‌شدند، می‌خواهد بگوید بین به اصطلاح طفل و بزرگ‌تر تفاوت‌هایی هست.

حالا این را داشته باشید تا بعد در موردش صحبت کنیم. آیا فرمایش مرحوم شیخ پذیرفتنی هست یا نیست؟ این است که کلام مرحوم شیخ اینجوری که صاحب جواهر تعبیر می‌کند که کأن اصلا قابلیت بر این معنا ندارد، این به این شکل اشکال کردن درست نیست. حالا مطلبش ناتمام هست یا نیست، آن را در موردش صحبت می‌کنیم. ولی به هر حال کلام شیخ یک مقداری دقتی در آن خوابیده که این به این دقت توجه نشده است.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین